

نقد روش‌شناسی یک جریان فقهی در گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سیدسجاد ایزدهی

فهم حاملان فقه خوارجی از دین، بنیادگرایانه است

فرهیختگان: موضوع فقه، حدود آن، مقتضیات زمان و نحوه تطبیق آن با

حکمرانی جزء مسائلی است که طی چندین قرن محل منازعه افراد، گروه‌ها و صاحب‌نظران این حوزه بوده است. این موضوع در سال‌های اخیر به‌دلیل قرائت‌های متفاوت پیرامون نحوه مواجهه حکومت با مسائل داخلی و خارجی بیش از گذشته تقویت و باعث شده افرادی با نقد فقه حکومتی، به موضوعاتی چون سیاست خارجی و برخورد حکومت با مخالفان نقدهایی وارد کنند. البته در این میان برخی نیز معتقدند وجه تمایز، تفاوت‌های مبتنی بر روش‌شناسی است. با این حال، ضروری است پرسیم کدام‌یک از این قرائت‌ها و با چه دلایلی درست است؟ قرائتی که مخالفان مطرح می‌کنند یا روایتی که موافقان از نوع کنش سیاسی و غیرسیاسی حکومت در برخورد با مسائل مختلف دارند؟ مجموع این سوالات ما را بر آن داشت تا سراغ دکتر سیدسجاد ایزدهی رفته و با ایشان گفت‌وگویی صمیمی حول این موضوعات داشته باشیم. ایزدهی، استاد حوزه و صاحب آثار و تالیفات متعددی در زمینه فقه و اندیشه‌های سیاسی است.

۱۱۱

در سال‌های اخیر کسانی همچون محمد سروش محلاتی، مهدی نصیری و برخی دیگر، نقد فقه حکومت و نظام را مورد توجه قرار داده‌اند. به‌نظر می‌رسد نتایجی که امثال سروش محلاتی در قالب احکام و پژوهش‌های فقهی منتشر و ترویج می‌کنند، عمدتاً متفاوت از آن چیزهایی است که عمده فقیهان مطرح می‌کنند. از اوصاف روشن مطالب اینها، تقابل با اهداف و مطالبات نظام است. گویی تلاش اینها بر مخالفت با هر چیزی است که جمهوری اسلامی به‌دنبال آن است. به‌نظر می‌رسد ادعاهای آقای سروش محلاتی و همفکران او مبتنی بر یک مبانی و روش متفاوت از دیگران است. به‌نظر شما آیا می‌توان از این منظر افکار و آرای این دستگاه فقهی را مورد بررسی قرار داد؟

باید چند نکته را به‌جهت رسیدن به نتیجه متفن و دارای حجت پیگیری کنیم. اگر مقدمات اتفاق نیفتد، چون نتیجه تابع اخص مقدمات است، نتیجه حاصله مورد اطمینان و حجت نیست. کسانی که در حوزه فقه وارد می‌شوند چه‌سپا مدرسه، مکتب یا روش خاصی دارند، طبیعتاً مواضع آنها تابع آن روش‌ها و مکتب فکری است. چیزی که اهمیت دارد این است که در حوزه فلسفه فقه، یعنی مباحث پیشااستنباطی به این نکته‌بپردازیم که استنباط حجت علی‌رغم اینکه آن استنباط تابع یک مدرسه یا مکتبی باشد باید واجد چه ویژگی‌هایی باشد که اگر آن را نداشته باشد در حجت آن خروجی استنباط، شک کنیم. یکی از این بحث‌ها «روش» است. یکی روایت به‌معنای کلان است که همه مباحث در حوزه فلسفه فقه عمدتاً همین است؛ یعنی نگاه کلان داریم و با آن نگاه مسائل را بررسی می‌کنیم. اما یک «روش جزئی» داریم که روش فقاقت است و الزامات و اقتضائاتی دارد. کسانی که در حوزه فقاقت کار می‌کنند می‌دانند در مواجهه با مسائل با سه‌گانه‌ای تحت‌عنوان «صدور»، «دلالت» و «وجهت صدور» مواجه هستیم. اگر سند روایتی با مشکل مواجه شود، اگر دلالت روایتی تام نباشد یا اگر روایت از حیث تقیه‌بودن قابل استناد به اراده امام نباشد، طبیعتاً نمی‌توان به این روایت استناد کرد. ولیکن مساله این است که مادر حوزه اجتهاد یک گام قبل از بحث درباره متون، با یک ادله دیگری مواجه هستیم مثل دلیل عقل. طبعاً اگر جایگاه آنها را لحاظ نکنیم، ممکن است بانصی مواجه‌شویم که عملاحجت دارد، سند ودلالت دارد، اما قابل قبول نیست. همچون روایتی که در بحث رب‌ا با ساختن برج و شراب به‌واسطه فروش انگور و غیره داریم که می‌گویند این امور مجاز است. درحالی که حضرت امام(ره) علی‌رغم صحت سند و دلالت، می‌فرماید این امر مجاز نیست، چراکه اینها دسیسه‌ای برای تخریب اهل بیت بوده‌است. لذا برخی مبانی پیشینی که آن مبانی مستند به دین و عقل است، اینجا باید لحاظ شود که آیا در این حوزه عقلانیت مقدم است یا حوزه‌ای است که ارشاد به حکم عقل است و طبعاً روایات در آنجا در رتبه متاخر قرار می‌گیرند. نکته دیگر در این خصوص آن است که در روش باید رویکرد خود را معلوم کنیم؛ یعنی در برخی موارد ما با یک رویکردی مواجه می‌شویم که می‌تواند ماهیت آن موضوع را عوض کند. مثلاً از یک فقیه‌می‌پرسیم وضوگرفتن با هزارلیتر آب یا غسل کردن در استخر بزرگ مشکل دارد؟ فقیه‌می‌گوید مشکلی ندارد، مهم این است که آب به بدن برسد. اما اگر رویکرد به‌تجویی باشد که فرد را به مایه فرّد نگاه کنیم و الزامات حضور او را در یک جامعه و به‌عنوان یک شهروند در نظر بگیریم و نه ضرورتاً تکلف، مساله متفاوت می‌شود. یعنی اگر از فقیه سوال شود که در جامعه‌ای قرار داریم که با مشکل آب مواجه است، آیا می‌توان برای یک غسل از استخر پر از آب استفاده کرد؟ قطعاً فقیه مخالفت می‌کند. طبعاً در رویکردی که به اب‌حالات شخصی مردم برمی‌گردد باید این مساله را ذیل امور شخصی و فردی قرار داد و رویکرد حکومتی در آنجا خطاست و حکم صادره حکم به خطاست؛ یعنی در امور شخصی اگر رویکرد حکومتی اتخاذ کنیم طبیعتاً آزادی‌های شخصی مردم آسیب می‌بیند. در حوزه حکومتی هم اگر رویکرد شخصی اتخاذ کنیم، باز کارآمدی حکومت زیرسوال می‌رود و با چالش مواجه می‌شود. اگر فقیه در مواجهه با یک مساله به این موارد پیشافقهی دقت نکند یا در حوزه فلسفه فقه با آن به‌خوبی مواجه نشود، طبعاً در خروجی کار مشکل خواهد داشت و حجت کلام‌وی محل ترددید خواهد بود، ولو اینکه به سند و به نصوص استناد کند.

دیگر اینکه از حیث موضوع شناسی اگر فقهی حکم‌می‌دهد، آیا باید موضوع را بشناسد یا موضوع را در اختیار کارشناس و دراختیار نظرات خاص یا عام قرار دهد؟ این برهده کیست؟ مثلاً در مساله پول آیا اینکه ماهیت پول چیست را باید از کارشناس پرسیم و پاسخ کارشناس برای ما ملاک و معیار است و براساس آن حکم بدهیم، یا باید در فقه ببینیم که مراد شارع از پول چیست؟ آیا مراد قدرت خرید است؟ مراد سکه است؟ مراد پشتوانه است یا اعتبار؟ اینجا دو رویکرد کلان مطرح است. رویکرد در موضوعات بسیط و ساده که طبیعتاً در اینجا فهم برعهده افراد عادی است. اما برخی امور پیچیده داریم که شارع در آن نظری دارد و فهم او در آنجا مهم است. اینجا نباید به صرف نظر کارشناس اکتفا کرد چون او ما را به مراد نمی‌رساند. مثلاً در بحث اینکه مرگ به‌واسطه چه چیزی حاصل می‌شود ممکن است پزشک بگوید مرگ به‌واسطه ایستادن حرکت قلب است. به این ترتیب کسی که امروز به مرگ مغزی دچار شده، چه حکمی دارد؟ هنوز قلب و مغز او کار می‌کند. این را باید برعهده چه کسی گذاشت؟ بگوییم مراد شارع از زنده بودن حرکت کردن قلب یا مغز است، والا در زمان‌های گذشته شاید پزشکان می‌گفتند مراد حرکت قلب است و امروز بگویند مجموعه این دو است. ملاک پیشینی داریم؟ بنابراین در موضوع شناسی اگر ما موضوع را در اختیار کارشناس بگذاریم و دست فقیه را از او کوتاه کنیم و هرچه کارشناس گفت پیرو آن رفتار کنیم، به انفعالی منجر می‌شود که مراد شارع را در تحقق حاکمیت الهی با چالش مواجه می‌کند. لذا در بحث موضوع شناسی، فقیه باید موضوع را عرضه و فهم است. این نکته مهمی است که ما را به نقطه مفیدی می‌رساند. یا مثلاً در حوزه مباحث مستحدثه مثل انتخابات، ممکن است بگویند این ربطی به فقیه ندارد و کارشناس باید تعیین کند، درحالی که در حوزه مباحث نوپدید، مهم این است که ما یک عنوان شرعی داریم که این انتخابات مبتنی بر عنوان شرعی است، پس یک مساله شرعی است. اگر مبنی بر آن نیست بر یک رابطه شرعی مبتنی است و ما بر همان اساس رفتار می‌کنیم. مثلاً اگر انتخابات را از مصادیق بیعت بدانیم معنایی می‌دهد و لوازمی دارد و اگر مصادق شورا باشد لوازم



دیگری دارد. اگرهم انتخابات از مصادیق پذیرش رای اکثریت مردم باشد، معنای دیگری دارد. حق رای اکثریت مردم در دموکراسی یک پایه و بنیادی دارد عبارت از اینکه امور جامعه چه مبتنی بر ارزش‌های بنیادین باشد یا نباشد، به‌واسطه آرای مردم تغییرپذیر است. قطعاً چنین چیزی در نظام اسلامی مطلوب و مراد نیست. اگرهم از انتخابات صحبت می‌کنیم، انتخاباتی را در نظر داریم که مبتنی بر مولفه‌های شرعی باشد و طبعاً بر همان اساس حکم می‌کنیم.

بخشی از این جریان فقهی در استنباط از موضوعات، تلاش می‌کنند از میان اقدامات ائمه، آن اقدامی را که ظاهراً موید موضع آنها است را س‌ر دست بگیرند و با استناد به آن مطالبی را تئوریزه کنند. آیا چنین رویکردی می‌تواند نتایج درست به‌همراه داشته باشد؟

نکته دیگر در نقد این جریان فقهی، بحث دخالت زمان و مکان بر فهم موضوع است. برخی مواقع موضوع عیناً همانند زمان گذشته است. مثلاً دشمن همان دشمن است. امام حسین(ع) صلح کرد و امام حسین(ع) جنگیده است. الان به کدام سیره باید استناد کرد؟ در اینجا باید ببینیم جامعه ما منطبق بر کدام‌یک از آن شرایط است. شرایط ناظر بر صلح یا شرایط ناظر بر جنگ؟ اگر این را نتوانیم تعیین تکلیف کنیم یک فقیه ممکن است بگوید امروز مبتنی بر سیره امام حسن(ع)، باید صلح کنیم و حتی مبتنی بر سیره امام صادق(ع) دست‌از مباحث حکومتی بکشیم و تعلیم و تربیت داشته باشیم. یا مبتنی بر سیره امام رضا(ع) به حکومت ورود کنیم یا همچون امام حسین(ع) بجنگیم. انطباق موضوع در هر شرایط برعهده فقیه است. چیزی در آن روز از مصادیق جرم بود و امروز از مصادیق عدل است. مثلاًهم‌پیمانی با چین فقط در زمان فشار حداکثری حق است یا در زمان فشار حداقلی نیز حق است؟ فهم موضوع در یک فضا و یک جامعه با توجه به همه شرایط نکته بسیار مهمی است.

مطلب دیگر بحث در حوزه استدلال است. اینکه باید یک موضوع و یک مساله را با جمیع اشکالات، ابهامات و نقطه‌نظرات مخالف ببینیم. اگر کسی نظری داشته باشد و آن را به یک روایت مستند کند، این اسمش اجتهاد نیست. به تعبیر فقها «اتفاق قول» نیاز است و باید بررسی کنیم که آیا نقطه نظرات مخالفی وجود دارد، نظریه رقیبی وجود دارد؟ اینکه یک طرفه وارد مقوله‌ای شویم و برای آن سندی ارائه دهیم، این اجتهاد نیست. در ادبیات دینی و ابواب فقهی ما در جهاد، حبس، صلح، آتش بس و غیره، حدود در بحث حکومت و سیاست مشخص است و شکی در آن نیست. لذا دین نسبت به همه امور جامعه موضع دارد و آن را به دیگران و به عرف واگذار نکرده است. یعنی منطقه خالی از نص نداریم و این مسلم است. باید توانیم برای اجتهاد سهم قائل شویم تا بتوانند مباحث نوپدید را به شریعت و دین عرضه کند و پاسخ مناسب، حجت، و رأی‌ود کارآمد ارائه کنند. اگر وارد این فضا نشویم، یک دین حداقلی با یک شریعت حداقلی برای ارائه زندگی مومن خواهیم داشت. در انقلاب اسلامی با فقهی سروکار داریم که توانایی دارد نظام اداره یک حکومت را به‌صورت مطلوب ارائه کند که مستند به سیره پیامبر، امیرالمومنین، ا‌دله فقهی است و مبانی آن هم ولایت فقیه است. اگر کسی بر شاخ بشیند و بن ببرد، یعنی در حوزه فقه وارد شود، ولایت‌الله را مدنظر قرار دهد و براساس آن اجتهاد کند، اما عملاً در راستای بسترسازی نظام طاغوت حرکت کند، این دیگر اجتهاد نیست. امروز کسی نیست که نداند ما در یک فضایی قرار داریم که نظام سلطه‌ای وجود دارد و این نظام سلطه اید‌ای‌ای دارد که در حال تلاش برای از بین بردن حکومت اسلامی هستند. همانند زمان حضرت امیر(ع). حضرت علی(ع) سعی دارد حکومت مطلوب و کارآمد و متناسب با شرایط مردم، با امنیت و فاه و غیره ایجاد کند. دو گروه در برابر او هستند؛ معاویه به‌عنوان دشمن خارجی و منافقانی که همچون اشعث در داخل سیستم حضرت علی(ع) کار می‌کنند و از دوسو این نظام حکومتی را از بین می‌برند. قطعاً اگر کسی بخواد یک قضاوت مناسبی داشته باشد، رفتار اشعث را همسوز با رفتار معاویه می‌بیند ولو اینکه ظاهراً در جهه داخلی قرار داشته باشد. همسویی، هم‌جهتی و بسترسازی برای نظام سلطه برای کسی همچون معاویه-منطق غلطی است و می‌توان حکم بر بطلان خوارج و منافقین کرد، چون در زمان شکست قطعی معاویه، امثال اشعث و خوارج، حضرت را به صلح وادار کردند. اگر کسی از نظام سلطه استفاده کند و ابزارهای فقهی و عبارات فقهی را در خدمت هموارکردن مسیر نظام سلطه، کفر و طاغوت قرار دهد، این منطق موجهی نیست چون در راستای منطق شریعت و حاکمیت الله، امامت و نظام ولایت قرار ندارد. اینکه کسانی از ابزارهای فقهی استفاده کنند تا بسترسازی تحقق حاکمیت طاغوت و تضعیف نظام ولایی انجام شود، این منطق براساس روش‌شناسی صحیح نیست، چون در راستای مبانی حرکت نمی‌کند.

همچنین اگر کسی از حیث مواجهه با مسائل جدیدی مثل بغی و مخالفت با حکومت و فتوای نظام و انتخابات و مشارکت سیاسی و حکمرانی نتواند از روش متناسب فهم این موضوعات برای اجتهاد استفاده کند، قطعاً منطق آنها به خطا می‌رود. اینکه در مساله نوپدید از روش سنتی استفاده کنیم، حتماً این منطق درستی نیست. مضاف بر اینکه اگر حوزه امور حکومتی از منطق امور فردی پیروی کند، این حتماً به سامان نخواهد رسید و ما را به نتیجه مطلوب نمی‌رساند. اگر بحث بغی یا مقابله با حاکم را مطرح کنید ممکن است کسی بگوید زمان گذشته ملاک در بغی این بوده که شمشیر بکشند و امروزه اگر کسی حزبی تشکیل دهد و بنیادی درست کند یا افرادی را به خیابان بکشاند از مصادیق شمشیرکشیدن نیست، لذا بغی در کار نیست. پس کسی که نتواند بین

اندیشه



جنگ سخت و نرم فرق بگذارد و این هر دو را از مصادیق جنگ تلقی نکند، قطعاً در اتخاذ نتیجه راه به خطا می‌برد. در زمان گذشته ملاک بغی شمشیرکشیدن بود، امروز الزاماً چنین نیست. اکنون بسیاری از عرصه‌ها از حالت سخت به حالت نرم تغییر یافته و جنگ سخت به جنگ نرم و هوشمند تبدیل شده و قدرت‌ها نیز به قدرت نرم و هوشمند گرایش پیدا کرده‌اند. زمانی در یک نشست مطرح شده بود هر عیبی که هست، ناشی از حکومت است؛ چه مردم از حکومت الگومی بگیرند. اگر مردم بد اخلاق شده‌اند به‌خاطر حکومت است، اگر مردم با انقلاب زویه گرفته‌اند، به‌خاطر حکومت است. درست است که در گذشته براساس روایات گفته می‌شد که مردم شبیه به حاکمان خود می‌شوند، اما مساله این است که امروزه با یک نهادهایی از قدرت مواجه هستیم که دیگر حتی سخن‌های خام و اصلی حکومت هم شنیده نمی‌شود. امروزه با فضای مجازی مواجه هستیم که آنی با مردم حرف می‌زند و به آنها جهت و خط می‌دهد. مثلاً مردم را در پوشش و سبک زندگی و خوراک و غیره خط می‌دهد. البته سرخط اینها جای دیگری است.

درواقع حکمرانی اسلامی در وضع امروز تفاوت‌هایی با شرایط سنتی دارد که حاملان این دستگاه فقهی آنها را در کار نمی‌آورند.
بله. لذا همه مشکلات را براساس نظم سنتی که حکمرانی فردی بود بر دوش حکومت می‌گذارند، درحالی که سهم بسیار زیادی از آن مربوط به حکمرانی مجازی است؛ یعنی آن حکمرانی‌ای که در فضای اینستاگرام، فیس‌بک و توییتر حاکم است و عده‌ای نشسته‌اند، فکر می‌کنند و کار می‌کنند که ذهن مردم را مساله‌دار کنند. البته ما هم برای آن باید برنامه داشته باشیم. غرض آنکه مساله‌ای که در زمان گذشته در حوزه حکمرانی بود، با مساله امروز متفاوت است. اینکه کسانی می‌گویند اگر کسی شمشیر کشید باید با او بجنگیم، اگر نه، چون در نصوص ما حرف از شمشیر است، این حرف‌ها ارتجاعی است.

یعنی به اعتقاد شما فهم منتقدان در یک معنا، بنیادگرایانه است.

بله. علی‌رغم اینکه اینها ژست روشنفکری دارند، اما فهم آنها کاملاً مترجم و بنیادگرایانه است و اقتضاتاً را نمی‌فهمند.

یکی از خصوصیات حاملان این دستگاه فقهی این است که میان ظلمی که احیاناً به‌سبب قصور یا حتی تقصیر از ناحیه حکومت اسلامی متوجه مردم می‌شود و آن ظلمی که حکومت جور بر مردم رومی‌دارد، تفاوتی قائل نیستند.

این مواجهه به‌نظر شما قابل قبول است؟

در ادبیات فقهی ما بین جور و ظلم تفاوت وجود دارد. جور به معنی این است که فضای حاکمیت به‌دست افرادی است که شایسته این مقام نیستند. یعنی حاکم، جائز است و کسانی که شایسته نیستند، جایگاه را غصب کرده‌اند. یک زمان حاکمیتی عادل است و در این حاکمیت عادل ممکن است کارگزاری ظلمی مرتکب شود. در زمان حضرت امیر کارگزاری داریم که از بیت‌المال دزدی و فرار کردند، کارگزاری که حتی درمقابل حضرت امیر(ع) ایستادند، کارگزاری که حضرت امیر(ع) به آنها نامه می‌نویسد. اگر قرار باشد به‌واسطه ظلم برخی از کارگزاران قائل به جور نظام باشیم، لاجرم باید قائل به این باشیم که حکومت حضرت امیر(ع) نیز حکومت جور بود. نکته دوم این است که نباید گفت یک نظام خطا ندارد یا در یک نظام ظلم اتفاق نمی‌افتد، حتماً اتفاق می‌افتد. اما در این نظام ساختارها و کارگزاران ارشد باید بتوانند کارآمد باشند و این کارآمدی را هر روز افزایش دهند؛ یعنی سازوکار رفع فساد در داخل سیستم وجود داشته باشد و الا هم در زمان پیامبر منافقین هستند و بعضاً کارگزار هم بودند و هم در زمان حضرت امیر(ع) این طور بوده است.

بسیاری از مشکلات زیر سر کارگزاری است که در داخل نظام فعالیت می‌کنند، یانفوذی و منافق هستند یا به مبانی باور ندارند. مثل کسانی که در ساختمان نخست‌وزیری در سال ۶۰ بمب گذاشتند یا خاوری‌هایی که در بالاترین جایگاه نظام پولی و مالی کشور بودند و بعداً فرار کردند. اگر مشکلی هم وجود دارد باید اولویت بندی شود. ظلم‌هایی در نظام عادل اگر باشد، این غیر از نظام جور است. اگر نتوانیم بین این دو تفاوت قائل شویم، یعنی معتقدیم که اگر فردی ظلمی مرتکب شود پس نظام، نظام جور است.

چنین منطقی آیا مقبول است؟

نباید در حوزه فقه به گونه‌ای رفتار کرد که بسترسازی برای تقویت دشمن شود و آن چیزی که او به‌زور می‌خواهد به ما تحمیل کند، با ساده‌انگاری برای آن منطق و توجیه دست‌وپا کنیم. این مطابق دستورات دینی نیست. در روش، در حوزه فقه حکومتی با چنین اصول فقهی مواجه هستیم که باید بر آن اساس رفتار کنیم. مثلاً برخی می‌گویند در تجمعات و اغتشاشات، کسانی که علم نداشتند نمی‌دانستند را باید از کسانی که عمدانه اقدام کرده‌اند تفکیک کنیم و دسته اول را مجازات نکنیم. در رویکرد حکومتی هرکس جاهلانه از آگاهانه از چراغ قرمز رد شود، مشمول جریمه است. نمی‌پذیرند کسی بگوید من نمی‌دانستم و از قانون خبر نداشتم. اگر کسی رفتاری انجام دهد و این رفتار به پیامدهایی منجر شود که آثار و تبعات جدی داشته باشد، در هر نظامی گفته می‌شود که لازمه این جرم، عقوبت است، و لوا اینکه این شخص ندانسته خلاف کرده‌باشد. هرچند باید بین فریب‌خورده و غیرفریب‌خورده فرق گذاشت، اما مهم این است که جرم به تبع موارد حکومتی عقوبتی دارد.

آن طور که برخی ادعا می‌کنند، در حوزه حرج، حرج شخصی و غیرشخصی نداریم،

۱۳۶

حرج، حرج است. مردم الان با مشکل مواجه هستند و حق مخالفت و اظهارنظر دارند و کسی در این زمینه بحثی ندارد، نظام هم هیچ‌گاه با آن مخالفت نکرده است. اما اگر دشمنی پشت مرزها ایستاده و می‌خواهد به‌واسطه نیروهای درونی خود را غالب کند، می‌توان با ساده‌انگاری مدعی شد که فلانی حق مخالفت دارد و نباید مجازات شود؟ مگر کسی می‌گوید حق مخالفت ندارد؟ حتی در حوزه جاسوسی بین زمان جنگ و غیرجنگ تفاوت هست. چون در مقام جنگ اگر کسی به گونه‌ای رفتار کند که موجب سلطه دشمن شود این خیانت است. بنابراین در حوزه رویکرد حرج ما چیزی تحت‌عنوان حرج نوعی نداریم. اگر این گونه بود حضرت امیر(ع) در زمان حاکمیت خود به مردم می‌فرماید باید با معاویه بجنگید و مردم مشارکت حداقلی دارند، می‌توان گفت نظام حکومتی حضرت امیر(ع) از وجاهت افتاد؟ بحث ترس از دشمن، غارتگری معاویه، تطمیع سران قبائل و غیره است. اگر آن علل و بنیادها را نبینیم و به‌ظاهر حکم کنیم و در ظاهر فتوا دهیم به خطا رفته‌ایم. مثل کسانی که در مجلس ششم گفتند مرحوم امام(ره) جام زهر نوشید و مقام معظم رهبری هم باید جام زهر را بنوشد. ولی رهبری معظم فرمودند که آن زمان با الان فرق دارد. آن زمان صلح امام حسن(ع) بود و الان زمان امام حسین(ع) است. لذا تاریخ این امر را تایید می‌کند آنهاپی که زمانی برای کشور شاخ و شانه می‌کشیدند، الان جرات ندارند تعرض کنند.

کسانی از قاتلان به همین جریان فقهی، زمانی علیه صدور حکم شرعی برای مشارکت در انتخابات موضع گرفتند و آن را در صلاحیت فقه و فقه‌اندانستند. آیا مقوله انتخابات خارج از محدوده فقه است؟

انتخابات در نظام اسلامی با انتخابات نظام غربی فرق دارد. در نظام دینی انتخابات یک مقوله‌ای است که مبانی، سازوکار و غایت خاص خود را دارد. اینها میان انتخابات در نظام ما که مبتنی بر شورا است و انتخابات در نظام غربی که مبتنی بر دموکراسی است، خلط می‌کنند. گفته می‌شود در نظام ولایی مردم قیم هستند و نباید برای مردم تعیین تکلیف کرد. زمان تعیین تکلیف گذشته است. این یک خطای واضح است. کدام حکومت و کدام کشور و کدام قانون را سراغ دارید که برای مردم تعیین تکلیف نمی‌کند؟ برخی از این کشورها که حتی شرکت در انتخابات را اجبار می‌کنند و اگر کسی شرکت نکند جریمه می‌شود. قوانین برخی کشورها این گونه است، در آنجا حاکمان را قیم فرض کرده‌اید؟ در نظام حکومتی الزام در نظام سیاسی مفروض است، قانون و تبعیت از قانون مفروض است. چطور این افراد نمی‌گویند اگر پلیس آمده و مردم را ملزم کرده که شما پشت چراغ قرمز بایستید بگویید مردم آزاد هستند یا باید مردم حتماً کمربند ایمنی بگذارند و الا جریمه می‌شوند؟ بگوییم اینها قیم مردم هستند؟ در سطح کلان، جامعه و مصلحت اداره جامعه کاملاً متفاوت است. اگر کسی جامعه را نگاه کند و آن رویکرد کلان را نگاه کند، نه فقط فقه شیهه بلکه هرکجا‌نگاه می‌کنید باید این را در نظر بگیرید که حاکم و قانون و حکمرانی وجود دارد و این قانون قابل استطلاع است. یک پیش فرضی هم در میان برخی از اینها وجود دارد که این امر هم متأسفانه در راستای تقابل بانظام ولایی است؛ یعنی انگار برخی از این حضرات قسم حضرت عباس خورده‌اند که فقط نظام ولایی را برزنند. این پیش فرض را که در ذهن وجود دارد به‌مواردی تسری دهند و بگویند این موارد اشکال دارد و از آن استنتاج کنند.

فقط هم مستندسازی می‌کند، نه اینکه استدلال کند. اصل مطلب این است که با پیش‌فرض سیاسی در راستای همراهی با دشمن بیرونی نقاطی را بیان کنند، مستندسازی کنند و پیش فرض خود را موجه کنند. این تعیین در حوزه فقه استنباط نیست و حتی استدلال هم نیست. در نهایت مستندسازی است که شاید اسم آن را ژورنالیسم علمی بگذارند، آن هم ژورنالیسم علمی که از آغاز تصمیم خود را گرفته و مبانی خود را تعیین کرده است. متأسفانه اینها می‌گردند از میان همه ادله بخشی از ادله خاص را که دیدگاه آنها را تایید می‌کند، پیدا می‌کنند و آن را مصد‌ره به‌نفع خود می‌کنند. لذا نه علمیت دارد و نه حجت. در نهایت هم رابطه با به‌عنوان نظریه علمی نمی‌توان تلقی کرد، چون نه استدلال رقیب ملاحظه می‌شود و نه پاسخ به استدلال مطلوب داده می‌شود، فقط یک مساله جزئی را براساس نظر جزئی که یک فقیه در جایی گفته است می‌گیرند و استناد می‌کنند. جالب اینکه اگر مبانی آن فقیه را نگاه کنیم، مبانی او هم این نتایج را اقتضا نمی‌کند. برخی از این حضرات در فهم دیدگاه حکومتی آیت‌الله بورج‌ری هم نکاتی دارند. آقای بورج‌ری سه مقرر دارد و هر سه گفته‌اند که منطق ایشان منطق حکومتی است. کسی بدون آنکه با آن استاد همراه شده باشد، سخن او را از نزدیک نشنیده باشد، میباحتهای پس از درس نداشته باشد و بگوید از این روایت این گونه می‌فهمم، کجا رویکرد علمی است؟ یک حدس و گمان فارغ از ساختار کلی و فارغ از فهم شاگردان و هم‌قرین این استاد و فارغ از اینکه بحث درباره چیست، کجا قابل استناد است؟ این رویکرد علمی نیست و فقط برای خدشه کردن در حوزه خاص برای یک استنتاج خاص به کار می‌آید.

به‌نظر می‌رسد که نحوی عرفی گرای میان قاتلان به این فقه دیده می‌شود. مثلاً بر مبنای مشهورات حکم می‌کنند که شرایط جامعه اضطراری است و بر این اساس نتیجه می‌گیرند که باید فلان اقدام انجام شود. مثلاً احکام قضایی تعطیل شود و اتمثال این.

پس از انقلاب ما هیچ‌گاه در شرایط عادی نبودیم. همیشه دشمن پر از اسلحه با همه تدابیر همراه ما بود و همیشه می‌خواست انقلاب را از بین ببرد. مساله عمده در پاسخ به این نکته‌ای که بیان می‌کنید این است که در حوزه فقه نصوص و ادله‌ای داریم که باید براساس آن عمل کرد. مثلاً امام(ع) گفته در عام‌المجاعه یعنی زمان خشکسالی اگر کسی سرت کرد، بر او حد جاری نمی‌کنند. با حضرت امیر(ع) گفته که اگر در نزدیکی دارالحرب کسی خلافی انجام داد حد جاری نمی‌کنیم، چون ممکن است به دشمن ملحق شود. مساله عمده در حوزه این امور، این است که به‌صرف وجود یک روایت نمی‌توان نسخه عمل تجویز کرد. برخی امور، امور عقلانی است که در همه‌جای عالم مبتنی بر آن رفتار می‌شود مثلاً وقتی در شرایط نابسامان اقتصادی هستیم، مالیات کم می‌شود، اما در شرایطی برخی احکام موجب تقویت دشمن می‌شود. در مقام جنگ اگر بحث مشکلات پدیدآمد رفتاری به‌نفع دشمن انجام می‌دهند یا رفتار را به گونه‌ای تنظیم می‌کنند که در راستای مقابله با دشمن باشد؟ مردم خودی هستند، انقلاب‌ها بر پایه مردم شکل می‌گیرد و الا کوتا می‌شود. انقلاب اسلامی مبتنی بر خواست مردم است و مردم هیچ‌گاه مقابل خود قرار نمی‌گیرند. همیشه مردم در انتخابات شرکت کردند، با همه مشکلاتی که وجود داشته و دارد. نظام باید به گونه‌ای رفتار کند که هم از مردم حمایت کند و هم درقبال دشمن بایستد. منطق حرج و منطق حکم ثانوی و غیرممنطقی برای برون رفت مشکل و برای رسیدن به مقصد است. شارع می‌گوید ضوب‌گیرد و اگر نتوانستید تیمم کنید، روزه بگیرید و اگر نتوانستید بعداً قضا کنید. چون غایت شارع دارد و این غایت به‌واسطه احکام حاصل می‌شود و نمی‌توان گفت حرج نوعی است، پس مردم نماز نخوانند، نمی‌توان از قواعد فقهی علیه نظام اسلامی استفاده کرد، چون استفاده علیه غایات است. نمی‌توان گفت اگر مردم به حرج می‌افتند، پس حکم را به‌نفع دشمن اعمال کنیم. احکام ثانوی برای تسهیل و هم‌زمان برای رسیدن به غایت است، نه اینکه به منظور تسهیل، نظام خدشه‌دار و دشمن غالب شود.